

بررسی جامعه شناختی ارتباط میان جریان روشنفکری غیر مذهبی و روحانیت در ایران طی دوره پهلوی دوم

عبدالله پیروزی*

^۱ - گروه معارف اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

چکیده

گروه‌های روشنفکری و روحانیت همواره به عنوان دو گروه اثرگذار بر تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره پهلوی دوم مطرح بودند در طی این دوران گروه‌های مختلف روشنفکری اعم از چپ‌گراها و ملی‌گراها فعالیت می‌کردند و روحانیون به عنوان پاسداران دین در ایران مواضع مختلفی در برابر این گروه‌های روشنفکری اتخاذ کردند. روحانیون در مقابل حزب توده که فعالیت‌های علنی و مخفی آن در واقع بر دو اصل مارکسیسم - لنینیسم استوار بود و ضدیت با باورهای مذهبی به عنوان یک مبنای اصلی تفکر مارکسیستی به شمار می‌آمد موضع گرفته و در جریان ملی‌شدن صنعت نفت علی‌رغم تفاوت در نوع نگاه روشنفکران ملی‌گرا و روحانیون به نقش دین در اجتماع روحانیون برای مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی از ملی‌شدن صنعت نفت و دکتر مصدق حمایت کردند، اما با نخست‌وزیری دکتر مصدق به دلیل نوع نگرش آن‌ها به سنت و مدرنیسم بین آن‌ها اختلاف ایجاد شد و منجر به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ شد. گروه‌های مختلف روشنفکری و روحانیون بعد از کودتای ۲۸ مرداد به حاشیه رفتند. و در مدتی کم‌تر از یک دهه ابتکار عمل یا توانایی فعالیت و قدرت تأثیرگذاری در امور از آن‌ها سلب شد. به طور کلی این مقاله به دنبال پاسخ به این سوال می‌باشد که چه عواملی بر رابطه میان گروه‌های روشنفکری غیر مذهبی و روحانیت در پهلوی دوم تأثیر داشته است. و در پاسخ به این سوال باید گفت که نوع نگرش به سنت و مدرنیسم و تفاوت در ماهیت نظام سیاسی در دوره پهلوی دوم عوامل تأثیرگذار در رابطه میان روحانیت و جریان‌های روشنفکری بوده است.

کلید واژه‌ها: روشنفکر، روحانیت، روشنفکر غیر مذهبی، ایران.

مقدمه

بررسی تأثیر نیروهای اجتماعی بر روی زندگی سیاسی در درجه‌ی اول، نیازمند شناخت مبانی تکوین آن‌ها است. بدین سان در جامعه‌شناسی سیاسی مبدأ، بررسی جامعه و مقصد، توضیح زندگی سیاسی است. نیروها و گروه‌های اجتماعی به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند بلکه مبتنی بر علایق گوناگون در درون ساخت جامعه هستند چنین علایقی معمولاً در حول شکاف‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. شکاف اجتماعی عملاً موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تکوین گروه‌بندی‌ها می‌گردد. نیروهای اجتماعی شامل طبقات به مفهوم دقیق آن و گروه‌ها و شئونی می‌شوند که ذاتاً طبقه به شمار نمی‌روند و لیکن ممکن است به نمایندگی از طبقات اجتماعی عمل کنند. یکی از مهم‌ترین و دشوارترین مباحث جامعه‌شناسی سیاسی کشف روابط میان طبقات (به مفهوم اقتصادی) و شئون اجتماعی است. در حالی که مارکس میان طبقه و شأن اجتماعی «اتصال نسبی» قائل بود، ماکس وبر بر «اتصال نسبی» میان آن دو تأکید می‌کرد. (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۳۵)

بحث از روابط گوناگون میان شئونی مانند روحانیون، روشنفکران با طبقات اجتماعی از نظر مبحث ابزارگونگی و یا استقلال نسبی دولت دارای اهمیت است. مثلاً در زمینه رابطه روشنفکران با طبقات اجتماعی کارل مانهایم جامعه‌شناس آلمانی در کتاب ایدئولوژی و یوتوپیا معتقد است از آنجایی که روشنفکران از درون پایگاه‌های اجتماعی گوناگون برمی‌خیزند از نظر اجتماعی و فکری شناور هستند. روشنفکران طبعاً خود یک طبقه نیستند بلکه «اقمار» طبقات و ایدئولوگ نیروهای مختلف اجتماعی هستند به نظر مانهایم روشنفکران مدرن به طور بالقوه توانایی فرارفتن از علایق طبقاتی خود را دارا هستند و از این رو ممکن است به طور نسبی از علایق طبقاتی مستقل شوند. در مقابل آنتونیو گرامشی استدلال می‌کرد که میان روشنفکران و طبقات اجتماعی روابط پیچیده‌ای هست. وی از دو نوع روشنفکر سخن می‌گفت یکی روشنفکران «اندام‌وار» و دیگری روشنفکران «جذب شده» او معتقد بود که هر طبقه‌ی اجتماعی به مقتضای جایگاهش در ساخت تولید اقتصادی جامعه یک یا چند گروه از روشنفکران «اندام‌وار» خویش را به وجود می‌آورد و نقش چنین گروهی ایجاد هماهنگی و آگاهی مشترک در درون آن طبقه است و سپس هر طبقه‌ی اجتماعی پس از تکوین خود مواجه با روشنفکران مستقر می‌شود که ظاهر تداوم تاریخی دارد. مثلاً روحانیون مذهبی که قرن‌ها بر علم و آموزش و اخلاق و نظام قضایی سلطه داشتند، در واقع روشنفکران اندام‌واره اشراف زمین‌دار محسوب می‌شدند. به طور کلی باید گفت از آن جا که روشنفکران در ادوار مختلف تاریخی نماینده ایدئولوژی‌ها و فلسفه‌های گوناگون هستند و از آن جا که ساخت‌های فکری، خود بازتاب منازعه‌ی اجتماعی سیاسی طبقات و گروه‌های اجتماعی است نمی‌توان مآلاً روشنفکران را فارغ از علایق اجتماعی و طبقاتی دانست و از همین رو مطالعه دقیق روابط گروه‌های روشنفکری با ساخت منافع طبقاتی جامعه ضروری است.

بیان مسأله

شناخت تحولات سیاسی اجتماعی ایران طی سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ مستلزم بررسی مواضع گروه‌های روشنفکری و روحانیت به عنوان دو گروه اثرگذار بر این تحولات است. با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و به وجود آمدن فضای باز سیاسی گروه‌های مختلفی در عرصه سیاسی اجتماعی کشور ظهور یافتند. این گروه‌ها با روحانیت که از زمان صفویه در ایران همواره حضور پررنگی در ایران داشته گاه مواضع همسو و مشترک اتخاذ می‌کردند و گاه دچار اختلاف و انشقاق می‌شدند.

روحانیت در مقابل چپ‌گراها به دلیل گرایش آن‌ها به مارکسیسم موضع گرفته و با آن‌ها مخالفت کرده و با ملی‌گراها به خاطر مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی همکاری کرده و از ملی شدن صنعت نفت و دکتر مصدق حمایت کردند اما با نخست‌وزیری مصدق به دلیل نوع نگرش آن‌ها به سنت و مدرنیسم دچار اختلاف شدند. هم‌چنین روحانیون و روشنفکران دینی هرچند در مبارزه با رژیم شاه مواضع مشترکی داشتند اما در نوع تفسیری که از اسلام ارائه می‌کردند اختلاف داشتند به طور کلی روابط گروه‌های روشنفکری و روحانیت پس از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۳۵۷ یک رابطه شکننده و سست بود. در این مقاله هدف شناخت عوامل تأثیرگذار بر روابط میان گروه‌های روشنفکری و روحانیت در ایران طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ است.

چهار چوب نظری

واقع‌گرایانی همچون ویلفردو پاره تو، گائتانو موسکا و روبرتو میشلز در نقد دموکراسی استدلال می‌کردند که در جوامع سیاسی همواره یک ایت یا گروه سرآمد، حاکم است. در جامعه‌شناسی سیاسی نخبگان، به طور کلی رفتار سیاسی ترکیبی از رفتار عقلایی و غیرعقلایی تلقی می‌گردد. مبارزه ایت‌ها برای کسب قدرت، مبارزهای عقلانی است، در حالی که بسیج توده‌ها برای حمایت سیاسی از ایت‌ها متضمن رفتار غیرعقلانی و احساسی است. بخش عمده‌ای از زندگی سیاسی مبتنی بر چنین رفتارهای غیرعقلانی است. رقابت میان ایت‌ها بر حسب منافع و علایق ملموس صورت می‌گیرد؛ لیکن پیروزی هر ایت مستلزم جلب حمایت و بسیج مردم از طریق تبلیغات و تحریک افکار عمومی و توسل به شگردهای بسیج‌گرانه است. (بشیریه ۱۳۷۴: ۶۶-۶۵).

از دیدگاه جامعه‌شناسی الیستی، میان ایت سیاسی و ساخت اقتصادی و اجتماعی رابطه‌ای ضروری و علی وجود ندارد. جامعه‌شناسی سیاسی فقط به معنی شناخت عمل سیاسی ایت‌ها است؛ البته میان ایت اقتصادی و سیاسی رابطه وجود دارد. موسکا برخلاف پاره تو در مواردی تأکید می‌کرد که در جامعه مدرن ثروت موجب قدرت سیاسی است، حال آنکه در جامعه سنتی قدرت موجب ثروت می‌بود. مبارزه قدرت نخبگان با یکدیگر مستلزم بسیج منابع درونی و نیز بسیج دیگر ایتها و توده‌هاست

از نظر جامعه‌شناسی الیستی تضاد واقعی در جامعه سیاسی نه میان ایت و عامه بلکه میان خود ایت‌ها در جریان است. از این منظر وجود یک یا چند ایت به هر حال ضروری و اجتناب‌پذیر است. این ضرورت و اجتناب‌ناپذیری به دلایلی چند توجیه شده است. مثلاً برخی استدلال کرده‌اند که توده‌های مردم بر طبق تجربیات تاریخی ناتوان از حکومت بر خویشان می‌باشند و هرچند اغلب به صورت ناگهانی در صحنه تاریخ و سیاست ظاهر می‌گردند و در انتقال قدرت از گروهی به گروه دیگر موثر ظاهر می‌گردند، اما دیری نمی‌پاید که دوباره دچار عدم تشکل میشوند و انفعال در پیش می‌گیرند. توده‌های مردم ترجیح می‌دهند مسئولیت تصمیم‌گیری در مورد مسائل عمومی و حتی مسائل مربوط به خودشان را به نخبگان واگذار کنند. در مقابل نخبگان توانایی سازماندهی به خویش را دارند و همین سازماندهی یکی از ویژگی‌های ایت بودن است. همواره اقلیتی از مردم می‌توانند به خود سازمان دهند در حالی که قاعداً اکثریت تشکل‌ناپذیر است.

مفهوم نخبگان یا سرآمدان، ترجمه واژه الیت است که معمولاً به دارندگان مناصب عالی در درون نظام سیاسی اشاره میکند. به این معنی، الیت همان حکومت کنندگان هستند که به هر دلیلی تحت این عنوان مورد شناسایی قرار میگیرند؛ به طور مثال وقتی پاره تو میگوید که «هر ملتی تحت عنوان حکومت یک الیت قرار دارد» تنها به همین معنی است که هر ملتی حکومت کنندگانی دارد.

اما مفهوم نخبگان یا الیت در مواردی در معنای پیچیده تری نیز به کار رفته است. در چنین کاربردی صرف این که گروه حاکم های قدرت را در دست دارد، مالک و معیاری کافی برای الیت تلقی کردن آن نیست. در این معنا، واژه الیت در مورد گروه هایی به کار برده میشود که گمان میرود به دلایلی برتر از دیگر گروه های اجتماعی هستند، هرچند حتی حکومت را در دست نداشته باشند. مفهوم الیت در این معنا دارای نوعی بار اخلاقی و ارزشی میباشد. با این اوصاف اغلب جامعه شناسان سیاسی مانند پاره تو مفهوم الیت را به صورتی دو پهلو به کار گرفته و دو معنای بالا را با هم به نحوی ترکیب کرده اند. در این معنای سوم گفته میشود که هر گروه حاکمه ای تا زمانی که دارای ویژگی های سرآمدی است در قدرت باقی می ماند و یا هر الیتی سر انجام به گروه حاکمه تبدیل می گردد. پیشینه مفهوم الیت به اندیشه های نیکولو ماکیاولی باز میگردد. (بشیری، ۱۳۷۴:۶۷)

تفاوت میان الیت و طبقه ی اجتماعی نیز مجدالاتی را برانگیخته است. برخی بر این باورند که پایگاه اجتماعی الیت معمولاً وسیعتر از پایگاه اجتماعی طبقه اجتماعی مانند اشرافیت موروثی است و در مطالعه الیت ها باید همواره به تحریک اجتماعی توجه داشت. به این معنا الیت با طبقه اجتماعی تفاوت اساسی دارد. به نظر اکثر نویسندگان معاصر، مفهوم الیت را باید صرفاً در مورد گروه حاکمه جامعه نو استفاده کرد؛ به این معنا که حکومت طبقه که مبتنی بر مالکیت وسایل تولید بوده است، جای خود را به حکومت الیتی داده است که قدرتش ناشی از توانایی ها و دستاوردهای شخصی است نه ناشی از مالکیت. بنابراین در هر جامعه ای که در آن امکان پیشرفت شخصی وجود داشته باشد دارای خصلتی الیستی نیز هست (بشیری، ۱۳۷۴:۶۸)

ذکر این نکته بسیار حائز اهمیت است که عامل شایستگی را در به قدرت رسیدن گروه حاکمه در جوامع سنتی را نباید نادیده گرفت. از این رو شاید نتوان مفهوم الیت را به نوع خاصی از جامعه محدود کرد. در این رابطه برخی از صاحب نظران میان سه دسته از الیت ها تمیز قائل شده اند: (۱) الیت هایی که برحسب معیارهای سنتی یا عقلانی دارای شایستگی بوده و برحسب توانایی های فردی به قدرت میرسند. (۲) الیت هایی که به منظور انجام برخی کارویژه های اجتماعی به صورت عقلانی تشکیل میشوند و (۳) الیت هایی که بر اساس دلایل احساسی یا فایده گرایانه نقش نمایندگی به آنها واگذار میشود. در اکثر تقسیمبندی ها چهار الیت عمده تمیز داده شده اند: (۱) الیت قدرت سیاسی، (۲) الیت اقتصادی، (۳) الیت نظامی و (۴) الیت فکری.

با این حال بیشتر نظریه پردازان قدرت سیاسی را یکی از ویژگی های اساسی الیت تلقی کرده اند. به طور مثال موسکا طبقه ی حاکمه یا طبقه ی سیاسی را در همان مفهوم الیت به کار میبرد. پاره تو نیز مفهوم الیت را در مورد همه ی دسته بندی های اجتماعی به کار میبندد.

پاره تو جامعه‌شناسی سیاسی خود را در مجادله با مارکسیسم و پیروان دموکراسی عرضه کرد. به طور کلی، تو عقل عامل نارسایی برای فهم رفتار اجتماعی، جامعه و تاریخ است. انسان اصولاً از نظر پاره موجودی غیر عقلانی و دارای ذخایر بزرگ غریزی و احساسی است و این ویژگی در انسان پایدار است و تاریخ دگرگونی عمده‌ای در آن به وجود نمی‌آورد. پاره تو البته مدعی آن بود که باید روش‌های علوم دقیق را برای فهم جامعه به کار گرفت و بر تجربه و عینیت تاکید گذاشت و از این رو میتوان گفت که او نیز به اصول اثبات‌گرایی پایبند بوده است. از نظر وی مذهب، سوسیالیسم و دموکراسی جملگی مظهر زندگی غیر عقلانی انسان و خرافه هستند، هر چند که به اقتضای طبع انسان همواره نوعی از مذهب یا ایدئولوژی پایدار خواهد ماند؛ از طرفی آنها ممکن است منشاء فایده و در تحول جامعه موثر بیفتند. مذهب، سوسیالیسم و دموکراسی همگی از مظاهر تباه‌کننده‌ی انسان‌گرایی و ترحم هستند که ناشی از موقعیت گروه‌های ضعیف و تحت سلطه می‌باشد. از نظر پاره تو رفتار انسان بر دو گونه است: یکی رفتار عقلایی مبتنی بر علم و منطق و دومی رفتار غیرعقلانی مبتنی بر احساس. از این دو نوع رفتار، رفتار احساسی در تعیین رفتار اجتماعی انسان تعیین‌کننده‌تر است. بر این اساس توده‌های مردم بیشتر بر اساس احساسات خود عمل میکنند. در مقابل الیت‌ها بیشتر بر اساس حسابگری و دستیابی به منافع خود به صورتی عاقلانه می‌اندیشد و عمل میکند. هرگاه الیت حاکم احساس ترحم و انسان دوستی را به دل خود راه دهد دچار ضعف و فساد میشود. هر الیتی که آماده نبرد برای دفاع از موقعیت خودش نباشد، دچار زوال می‌شود و هیچ راهی ندارد جز آن که جای خود را به گروهی بدهد که دارای خصلت‌های قوی و مردانه است، بدهد.

از دیدگاه پاره تو، گروه حاکمه با ثبات گروهی است که در آن ترکیب درستی از خصلت‌های روبه‌صنعتی و شیر صنعتی در آن ظاهر گردد. اما بر طبق روند زوال و فساد جامعه سیاسی، در عمل در درون الیت حاکم شمار روبه‌صفتان رو به فزونی می‌گذارد و در مقابل شمار شیر صفتان در درون بخشی از توده‌ها افزایش می‌یابد و بدین سان حرکتی دائمی در جامعه سیاسی از پایین به بالا صورت می‌گیرد که پاره تو از آن به عنوان گردش‌نخبگان یاد میکند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۷۲)

به عقیده پاره تو اگر نخبگان حکومتی نتوانند نیروهای جدیدی از لایه‌های پایین و توده‌های مردم جذب کنند، در ساختار اجتماعی عدم تعادل پیش می‌آید و جامعه را دچار بحران‌های مختلفی مینماید (ازغندی، ۱۳۹۴: ۱۴۲) از این رو پس از کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ مشاهده می‌گردد که ارتش و به طور کلی نظامیان اعم از ساواک، شهربانی، نیروهای پایوری و غیره در کابینه و ساختار سیاسی دوران پهلوی دوم به عنوان الیت حاکم نقش برجسته‌ای بر عهده داشتند و نظریه گردش‌نخبگان، آن چنان که پاره تو به آن باور داشت، اتفاق نیفتد و سایر الیت‌ها همچون روشنفکران، روحانیت، مدیران و غیره فرصت حضور در کابینه و ساختار سیاسی و جایگزینی با الیت نظامی را به دلیل سرکوب، خفقان، استبداد و وابستگی به نیروهای خارجی پیدا نمی‌کردند. همین امر باعث شد تا در این مقاله از نظریه نخبه‌گرایی برای تبیین وضعیت هر یک از گروه‌های سرآمد و تاثیرشان به عنوان یکی از علل سقوط محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۵۷ استفاده نمایم.

روشنفکران و سیاست

واژه‌ی روشنفکران معمولاً برای توصیف کسانی به کار برده می‌شود که عمدتاً به کار فکری می‌پردازند. در برخی از کشورها لفظ روشنفکر معنای ضمنی خلاق بودن و نقاد بودن را نیز در بر دارد. با این حال از روشنفکران تعریف واحدی نمی‌توان عرضه کرد. (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۴۷) به عبارت دیگر باید گفت به دست دادن تعریفی از «روشنفکری» که بیش‌تر کسان از آن راضی باشند وظیفه بسیار دشواری است. آدمی آرزو می‌کند که امکان آن وجود داشت تا آگاهانه از چنین مشکلی پرهیزد. دشواری هنگامی دوچندان می‌شود که پژوهش‌گر بکوشد برای این قشر نامشخص در جهان به اصطلاح در حال توسعه تعریفی کارساز به دست دهد. به پیروی از سقراط و افلاطون می‌توان روشنفکران را وجدان خردگیر هر جامعه دانست. (بروجردی، ۱۳۸۷: ۳۹) ماکس وبر روشنفکران را گروهی می‌داند که رهبری یک جامعه فرهنگی را به دست می‌آورند. (بروجردی، ۱۳۸۷: ۴۰) دکتر حسین بشیریه روشنفکران را کسانی می‌داند که از چنبر چارچوب‌های رایج در اندیشه، فرهنگ، علم و هنر بیرون می‌روند. (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۴۷)

نقش روشنفکران در سیاست

به طور کلی می‌توان گفت که روشنفکران سه نقش عمده در زندگی سیاسی ایفا می‌کنند. یکی انتقاد از نظام سیاسی، دوم مشارکت و دخالت در آن و سوم، انزوا و کناره‌گیری از زندگی سیاسی.

۱- نقد نظام سیاسی

نقد نظام سیاسی ممکن است به صورت نفی کامل نظم موجود بروز کند. رهبران انقلاب فرانسه (روبسییر، دانتون، سن ژوست) اغلب از روشنفکران بودند. نقش روشنفکران روسیه در جنبش‌های اجتماعی - سیاسی و انقلاب‌های آن کشور از قرن نوزدهم به بعد بسیار چشم‌گیر بوده است. اما روی هم رفته انتقاد روشنفکران نسبت به نظام سیاسی در همه جا فراگیر نبوده است. پیدایش دولت رفاهی در غرب موجب تعدیل گرایش‌های سیاسی روشنفکران در آن کشورها گردیده است. بدین‌سان سنت روشنفکری نیز با تحول در اوضاع و احوال سیاسی طبعاً متحول می‌شود. روشنفکران نقش سیاسی قابل ملاحظه‌ای در جنبش‌های اجتماعی، بسیج توده‌ای و انقلاب‌ها ایفا می‌کنند. ایدئولوژی و تبلیغات ایدئولوژیک لازم برای تدارک انقلاب اغلب کار روشنفکران است. به طور کلی در دوره‌های بحرانی و تغییر که بیش از دوره‌های ثبات و آرامش مردم با قلب خود فکر می‌کنند نقش صاحبان فکر و اندیشه هم فزونی می‌گیرد. از این رو گفته شده است که روشنفکران «خمیرمایه‌ی» انقلاب‌اند. نارضایی و فعال شدن روشنفکران از نظر سیاسی معلول عوامل گوناگونی است. مثلاً ناهماهنگی میان شأن و طبقه یا شأن قدرت و بی‌اعتنایی اصحاب قدرت به اصحاب اندیشه از جمله عوامل نارضایی روشنفکران است. (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۵۵)

۲- مشارکت روشنفکران در زندگی سیاسی

مشارکت روشنفکران در سیاست اشکال گوناگونی دارد از جمله بید از اعمال نفوذ بر سیاست‌های دولتی یا افکار عمومی، مشارکت در زندگی سیاسی و قبضه قدرت، مشاوره‌ی سیاسی و جز آن نام برد. اما شرکت موفقیت‌آمیز روشنفکران به مفهوم دقیق کلمه در سیاست بستگی به ضعف و قدرت دیگر گروه‌های اجتماعی داشته است. در کشورهایی که گروه‌های جامعه

ستی مانند زمین‌داران، اشرافیت و روحانیت نقش عمده‌ای در سیاست داشته باشند، میدان فعالیت روشنفکران تنگ‌تر می‌شود. برعکس در جامعه مدرن صنعتی امکانات بیش‌تری برای فعالیت سیاسی روشنفکران فراهم است.

۳- کناره‌گیری از سیاست

عزلت‌گزینی و کناره‌جویی از زندگی سیاسی در بین همه گروه‌های اجتماعی در شرایط خاص رشد می‌کند. معمولاً در شرایط وقوع مصیبت‌های گنج‌کننده و احساس سرخوردگی و توهم‌زدایی و احساس تغییرناپذیری شرایط سیاسی گرایش به بی‌عملی و کناره‌جویی از سیاست افزایش می‌یابد. از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی کناره‌گیری از سیاست معمولاً همراه با پدیده‌هایی چون ترس و افسردگی و احساس حقارت و بدبینی است. به طور کلی کناره‌جویی از سیاست در نتیجه سه عامل پیدا می‌شود: یکی فقدان انگیزش برای شرکت در زندگی سیاسی (عوامل روان‌شناختی و فرهنگی) دوم فقدان امکانات لازم (مثلاً آموزشی، اطلاعات، ارتباطات، سازمان، تشکل) و سوم فقدان فرصت عمل از نظر سیاسی به علت بسته بودن ساخت قدرت. در خصوص روشنفکران، کناره‌جویی از سیاست معمولاً معلول عامل سوم است.

روشنفکری در ایران

مفهوم روشنفکری همانند بسیاری از مفاهیم سیاسی - اجتماعی دیگر از غرب وارد ادبیات سیاسی ایران شده و از نظر تاریخی و نظری به آراء و اندیشه‌های فلاسفه‌ی عصر روشن‌گری در اروپا برمی‌گردد و روشنفکری به عنوان نگاه مدرن به حوزه‌های مختلف علم از جمله سیاست، حقوق و دین مطرح می‌شود. (امیری، ۱۳۸۳: ۲۰) روشنفکری در زبان فارسی ترجمه واژه فرانسوی انتلکتوئل یا واژه انگلیسی انتلکتوئل می‌باشد. (معلم، ۱۳۶۲: ۱۰۴۲) و در ادبیات فارسی واژه روشنفکری ترکیبی وصفی مشتمل بر دو واژه روشن و فکر بوده که اولی صفت و دومی موصوف آن است به همین دلیل در لغت‌نامه دهخدا روشنفکر عبارت است از کسی که دارای اندیشه روشن باشد (دهخدا، ۱۳۴۶: ۱۷۱) آل‌احمد در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران، روشنفکری را یک غلط و اشتباه مشهور معرفی می‌کند که به جای انتلکتوئل به کار گرفته شده. به نظر ایشان بهتر بود در مقابل آن کلمه هوشمند یا فرزانه به کار می‌رفت. (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۱۸)

به هر حال در اوایل دهه‌ی ۱۳۲۰ فرهنگستان ایران واژه فارسی روشنفکری را به جای «منورالفکری» که رنگ و بوی عربی داشت پیشنهاد کرد و این اصطلاح خیلی زود در بیان سیاسی ایرانیان جای شایسته خویش را پیدا کرد. هر پژوهشی درباره‌ی روشنفکران ایران باید علاوه بر این توضیحات مفهومی چند ویژگی تاریخی و اجتماعی را به حساب آورد. مقایسه کوتاه با کشورهای دیگر آسیایی به نشان دادن این تفاوت‌ها کمک می‌کند. نخست و مهم‌تر از همه این واقعیت که کشورهای اروپایی هرگز ایران را به طور رسمی مستعمره نکردند. و این بدین معنی است که روشنفکران ایران برخلاف هم‌تایان خود در هند، پاکستان، الجزایر، مراکش و تونس، دوزبانه و نیز به همین خاطر دو فرهنگی نشده‌اند.

دوم این که روشنفکران ایرانی در مقایسه با هم‌تایان عثمانی خود با فلسفه‌ی غربی دیر آشنایی یافتند؛ و تنها در اواخر قرن نوزدهم بود که مراجعه به منابع اصلی اروپا را آغاز کردند. پیش از این زمان بیش‌تر آن چه درباره‌ی مکتب‌های فکری غرب می‌دانستند از راه ترجمه‌های ترکی عثمانی و هندی به آن رسیده بودند. شگفتی ندارد که روشنفکران ایرانی قرن بیستم از نظر تعهد به سکولاریسم، نتوانستند از هم‌تایان ترک خود پیشی بجویند.

سوم این که اصلاح‌گران غیر مذهبی ایرانی نتوانستند از سرمشق روسی خود که از قرن هجدهم در اندیشه روشن‌گری مهارتی یافتند و بعدها توانستند ایدئولوژی‌های اروپایی چون مارکسیسم و آنارشیسم را به اوج‌های تازه‌ای برسانند پیروی کنند. سرانجام اینک روشنفکران ایرانی به اندازه روشنفکران ژاپنی قرن نوزدهم روشنفکران هندی قرن بیستم که هزاران کتاب از زبان‌های اروپایی ترجمه کردند و به ارزیابی انتقادی جنبه‌های گوناگون روابط جامعه‌های خویش با غرب پرداختند، از خود پشتکار نشان ندادند. با این وجود در ایران طبعاً نقش روشنفکران مدرن به ویژه در آغاز تحول و نوسازی از حد ایفای نقش در زندگی سیاسی فراتر می‌رفت و جنبه‌ای ساختاری و بنیادی یافت به طوری که زمینه انقلاب مشروطیت ایران در نتیجه نشر عقاید روشنفکران اولیه آماده گردید.

روحانیون، مذهب، سیاست

رابطه میان روحانیون مذهبی و سیاست و حکومت در سطوح و درجات مختلف و متنوع قابل تصور است. نخست باید گفت که ممکن است سیاست و حکومت بدون دخالت روحانیون مذهبی شود. گروه‌های اجتماعی دیگری غیر از روحانیون ممکن است وقتی در مسند قدرت قرار می‌گیرند، احکام دینی را اجرا کنند. در همه‌ی نظام‌های سیاسی سنتی که عمدتاً مبتنی بر مشروعیت مذهبی بوده‌اند، سیاست به این معنی مذهبی بوده است. دوم این که، روحانیون اغلب به عنوان یک گروه ذی‌نفوذ عمده در نظام‌های سنتی عمل کرده و به این معنی جزئی از طبقه حاکمه بوده‌اند. میان حکام و روحانیون در همه نظام‌های سنتی کم و بیش توافق و سازش وجود داشته است. حکام سنتی می‌بایست به مذهب و سنن احترام بگذارند، زیرا در غیر این صورت با اعتراض پاسداران سنت و مذهب به ویژه روحانیون مواجه می‌شدند.

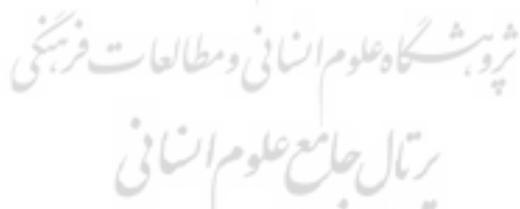
عوامل دخالت روحانیون در سیاست

- ۱- هرچه دایره‌های سیاسی و اجتماعی مذهب بیش‌تر باشد، احتمال دخالت روحانیون در زندگی سیاسی بیش‌تر می‌شود. بی‌تردید همه مذاهب نسبت به تنظیم امور اجتماعی و سیاسی کم و بیش ادعاهایی داشته‌اند زیرا هر مذهب قطع نظر از وظیفه تأمین وسایل رستگاری برای مؤمنان می‌بایست به تنظیم حوزه‌ی زندگی مادی آن‌ها نیز بپردازد. با این حال برخی مذاهب بیش از مذاهب دیگر دایره دخالت در امور دینی و سیاسی داشته‌اند.
- ۲- هرچه روحانیون یک مذهب به عنوان یک نیروی سیاسی از نظر تاریخی، موقعیت ممتاز و قوت بیش‌تری داشته باشند، احتمال دخالت مستقیم و گسترده‌ی آن‌ها در سیاست افزایش می‌یابد.
- ۳- هرچه امکان تعبیر و تفسیرپذیری مذهب و تطبیق آن با شرایط متحول تاریخی بیش‌تر باشد توانایی روحانیون برای مداخله مستقیم در سیاست افزایش می‌یابد.
- ۴- هرچه نهادهای مذهبی سازمان یافته‌تر و منسجم‌تر باشند توانایی روحانیت برای دخالت در سیاست بیش‌تر می‌شود.

سقوط رضاشاه و فعال شدن گروه‌های سیاسی متعدد

رضاخان در دوره حکومت خود با تمرکز بیش از حد قدرت، عملاً نوعی حکومت استبدادی را بنیان نهاد که اجازه هیچ فعالیت آزاد سیاسی - اجتماعی را به گروه‌های سیاسی و مخالفان نمی‌داد. در این دوره، ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در قالب غیر دینی که بر شکوه و عظمت شاه تمرکز داشت، بنیان‌گذاری شد و اگرچه به اسلام به صورت مستقیم چندان حمله نشد، اما عملاً دست روحانیون از نهادهای سنتی قدرت خود کوتاه شده، و به نسل جدید چنین آموزش داده شد که اسلام از سوی اعراب بی‌تمدن بر ایران تحمیل شد. (امیری، ۱۳۸۳: ۱۴۱) اما با هجوم نیروهای انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ و فرو ریختن پایه‌های استبداد، نارضایتی‌های سرکوب شده‌ی شانزده ساله بیرون ریخت. سیاست‌مداران کهنه‌کار که در بازنشستگی‌های اجباری زخم‌هایشان را درمان می‌کردند با شتاب به صحنه عمومی بازگشتند. رهبران مذهبی از کتابخانه‌های حوزه‌ها خارج شدند و وعظ و خطابه را از سر گرفتند. روشنفکران نیز که پیش‌ترشان جوان‌تر از آن بودند که مشکلات و گرفتاری‌های سال‌های ۱۲۸۶-۱۳۰۴ را به یاد آورند به قصد ساختن کشوری جدید و با انتشار روزنامه، جزوه و تشکیل احزاب سیاسی با شور و شوق تمام وارد صحنه سیاست شدند. بدین ترتیب، دوران سکوت جای خود را به فریاد نمایندگان پر شور، روزنامه‌نگاران سرزنده و بانشاط، رهبران صریح‌الهیجه حزبی و تظاهرکنندگان ناراضی داد. (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۲۱۷) از جمله گروه‌هایی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ شروع به فعالیت کردند می‌توان به حزب توده اشاره کرد که با حمایت همسایه شمالی و برخی دموکرات‌های قدیمی، با شعارهایی متنوع و جذاب به یکی از بزرگ‌ترین احزاب کشور تبدیل شد. علاوه بر چپ‌گرایی، در دوره‌ی بعد از شهریور ۱۳۲۰، گرایش ملی‌گرایی با ویژگی‌های غرب‌گرایی، دموکراسی و لیبرالیسم شکل گرفت. (امیری، ۱۳۸۳: ۱۴۴) بعد از شهریور ۱۳۲۰ لیبرالیسم که فرصت تازه‌ای برای ملحق شدن به ناسیونالیسم پیدا کرده بود با ویژگی بیگانه‌ستیزی و آزادی‌خواهی درصدد جلوگیری از رشد انحصاری قدرت سلطنت و عدم تکرار تجربه‌ی رضاخان و لغو امتیازهای بیگانگان برآمد. (داوری، ۱۳۷۱: ۶)

علاوه بر دو گرایش چپ‌گرایی و ملی‌گرایی در فاصله‌ی بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، جریان اسلام‌گرایی هم، در قالب‌ها و شیوه‌های مختلف به فعالیت پرداخت.



چپ‌گرایی و حزب توده

سابقه‌ی سوسیالیسم و چپ‌گرایی در ایران به حضور کارگران و کسبه ایرانی در شهرهای مختلف قفقاز و تأثیرپذیری آن‌ها از سازمان‌های سوسیال دموکراسی روسیه برمی‌گردد. این مسئله امکان ارتباط و آشنایی را با افکار و سازمان‌های سوسیالیستی فراهم کرد. رفت و آمد ایرانیان به شهرهای قفقاز از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شروع شد و همه ساله افزایش یافت. به طوری که بنا به گفته کسروی در اوایل قرن بیستم تنها در محله‌ی صابون‌چی و بالاخانی باکو حدود ۱۰ هزار ایرانی کار می‌کردند. (کسروی، ۱۳۵۷: ۹۴۰) این کارگران که در شهرهای قفقاز مشغول کار بودند، همانند شهرهای خود که همواره در آن شاهد فجایع و مظالم استبدادی حاکمان بودند در شرایطی دشوار، سخت و غیر انسانی به سر می‌بردند. وقوع انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه تزاری به همراه شعارهای عدالت‌طلبانه و ظلم‌ستیزانه سوسیالیست‌ها، کارگران را در کنار گروه‌های چپ‌گرا به مبارزات اجتماعی کشاند. اما روی آوردن آن‌ها به افکار چپ‌گرایی و سوسیالیسم بدون شک بر اساس نظریه

مارکس نبود بلکه بیش تر علیه بی عدالتی و ظلمی بود که از حاکمان محلی و دولتی می دیدند. بدین ترتیب افکار چپ گرایی در قالب گروه‌ها و سازمان‌های مختلف در ادوار تاریخ ادامه پیدا کرد.

دو هفته بعد از کناره گیری رضاخان در اواخر شهریور ۱۳۲۰ حزب توده با شرکت عده‌ای از روشنفکران معتقد به سوسیال - دموکراسی و افکار کمونیستی، در تهران تأسیس شد. هسته اصلی این حزب گروه پنجاه و سه نفر بودند که در دوره رضاخان به فعالیت فکری و فرهنگی چپ‌گرایانه پرداخته بودند. برنامه سیاسی حزب به گونه‌ای ترسیم شده بود که در آن ضمن وفاداری به قانون اساسی و سلطنت مشروطه، سعی شده بود که افراد روشنفکر طبقات مختلف در آن جمع شوند. در مواد مرام‌نامه حزب بر استقلال و تمامیت ارضی ایران، مبارزه برای دموکراسی، تأمین حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی، مبارزه با دیکتاتوری و استبداد و سایر شعارهای اصلاح‌طلبانه تأکید شده بود. حزب توده علاوه بر به کار گرفتن الفاظ و عبارات علمی و ادعای در انحصار داشتن تفکر علمی برای جلب اقشار جوان و روشنفکر و تحصیل کرده برای هر گروه و صنف خاص هم برنامه تبلیغاتی و شعارهای جذاب در نظر گرفته بود. بسیاری از نویسندگان و هنرمندان کشور در فضای اجتماعی پس از شهریور ۱۳۲۰ به حزب توده پیوستند. دلیل پیوستن آن‌ها این بود که تکیه‌گاه دیگری برای رشد اجتماعی و سیاسی نمی‌یافتند. به ویژه آن که سیمای اصلاح‌طلبی حزب، آزادی‌خواهی و هواداری از عدالت و تحول در جامعه‌ای که شاهد دخالت خارجی، نابرابری و فقر بود بسیار مقبول روشنفکران و جوانان دانشگاهی می‌افتاد. گذشت زمان و چند اشتباه تاکتیکی ماهیت حزب توده و شعارهای استقلال‌طلبانه و جذاب آن را با ابهام و تردید جدی مواجه کرد و وابستگی آن‌ها را به شوروی به خوبی نشان داد. از جمله این اشتباهات می‌توان به حمایت از اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی و حمایت از فرقه دمکرات آذربایجان و ضدیت با باورهای مذهبی که به عنوان یک مبنای اصلی تفکر مارکسیستی به شمار می‌رفت اشاره کرد.

موضع‌گیری روحانیت در مقابل حزب توده

بعد از سقوط رضاخان و تبعید او به خارج در فضای جدیدی که از شهریور ۱۳۲۰ ایجاد شده بود همزمان با نیروهای ملی‌گرا و چپ‌گرا جریان روحانیت شروع به بازسازی و ترمیم خود از دو نهاد حوزه دانشگاه کرد. حرکت دینی دهه‌ی ۲۰ که در ابتدا به صورت فرهنگی و به عنوان یک جریان فکری شکل سیاسی خاصی نداشت و از کانون‌ها و حوزه‌های مختلفی در تهران، مشهد و برخی شهرستان‌های دیگر شروع شده بود، توانست پایگاه‌های فعالی برای دفاع از دین در مقابل توده‌ای‌ها به وجود آورد. مساجد رونق گرفته و سخنرانی‌های دینی، موعظه و تعظیم، شعائر مذهبی دگربار آغاز شد. (بازرگان، ۱۳۷۵: ۳۷۴) در واکنش به توده‌ای‌ها که علاوه بر تحریک احساسات مذهبی مردم اصل دین، مذهب، قرآن و پیامبر و ائمه را به زیر سؤال می‌بردند. (یزدی، ۱۳۶۶: ۱۳۶) و با شعارهای جذاب نسل جوان و تحصیل کرده را تقریباً تسخیر کرده بودند روحانیون جوان و فعال در محافل هم‌چون انجمن‌ها و سازمان‌های مختلف به فعالیت فکری و دینی پرداختند. این واکنش در میان روحانیون تأثیرات و تحرکات بزرگی بر جای گذاشت که در نهایت باعث شد دین به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی در جامعه مطرح شود. در تهران به همت چند نفر از متدینین فرهنگی کانون اسلام تشکیل شد. آیت‌الله طالقانی چهره روحانی برجسته دهه‌ی ۲۰ در جلسات کانون و انجمن اسلامی دست به ارشاد، اصلاح و مقابله با موج کمونیست می‌زد. کلاس‌های تفسیر قرآن، جلسات سخنرانی و پرسش و پاسخ او تماماً رنگ اجتماعی و علمی داشت و در آن‌ها برداشت‌های جدید

درباره‌ی اسلام و دین بر اساس قرآن بسط و انتشار می‌یافت. آیت‌الله طالقانی معتقد بودند که تبلیغ به شیوه‌های سنتی مثل مجالس روضه‌خوانی و سوگواری و موعظه برای هدایت نسل جوان و مقابله با تهاجم فکری روشنفکرانی که به دین اعتقادی نداشتند و برای زدودن آن در جامعه کار فکری فرهنگی می‌کردند دیگر کارایی ندارد و باید حقایق دینی مطابق علوم و شرایط جدید بیان شود. حجه‌الاسلام محمدتقی فلسفی نیز به شیوه‌های جدید و عقلانی و علمی به تبلیغ و دفاع از دین در مقابل توده‌ای‌ها پرداخت. نکته قابل توجه در سخنرانی‌های مرحوم فلسفی شیوه زبان و صورت خاص سخنرانی‌ها بود که متناسب با شرایط و مقتضیات روز بیان می‌شدند و برای تحت تأثیر قرار گرفتن مخاطبان از موضوعات روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، شعر، علوم تربیتی و تجربی جدید استفاده می‌شد. (فلسفی، ۱۳۷۶: ۹۹)

در مشهد نیز که زمینه تبلیغات توده‌ای در آن زیاد بود و تحت عناوین مختلف که برای ترویج حزب توده صورت می‌گرفت عده‌ی فراوانی به آن پیوسته بود تشکیل هیأت مذهبی و کانون‌های مختلف راه را برای حزب توده سد کرد. یکی از این کانون‌ها، کانون نشر حقایق اسلامی محمدتقی شریعتی بود. مبارزه شریعتی با توده‌ای‌ها یکی از اساسی‌ترین اهداف کانون بود که همه از آن یاد می‌کنند. (جعفریان، ۱۳۹۰: ۱۲۰) در واقع هدف محمدتقی شریعتی این بود تا به جوانان درس خوانده‌ی مشهد درباره باورهای اشتباه‌آمیز خداناباوران عقلانی (دئیست‌ها) و مزایای اسلام نسبت به مارکسیسم آموزش دهد. محمدتقی شریعتی در طول بیست سال فعالیت خود توانست شماری از روحانیون پیشرو را به کانون پیوند دهند. از جمله روحانیون که با کانون فعالیت نزدیکی داشتند سیدعلی خامنه‌ای رهبر کنونی جمهوری اسلامی ایران بود که نقش بسزایی در مقابله با تبلیغات کمونیست‌ها و مبارزت ضد دینی آن‌ها داشته است. (بروجردی، ۱۳۸۷: ۱۵۷) علاوه بر تهران و مشهد روحانیون در شهرهای دیگر نیز به موضع‌گیری در مقابل حزب توده پرداختند در شیراز آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی حزب برادران را تأسیس کرد. این حرکت اقدامی مذهبی - سیاسی بود که هدف اساسی آن ایجاد یک خط دفاعی دینی در برابر توده‌ای‌ها بود. (جعفریان، ۱۳۹۰: ۱۳۶) علاوه بر این علما در سطح مرجعیت نیز آیت‌الله بروجردی که مرجعیت عام ایشان در حوزه علمیه قم از سال ۱۳۲۵ شروع شده بود از همان ابتدا با حزب توده و نفوذ آن در بین جوانان و قرار گرفتن آن بر دو اصل مارکسیسم - لنینیسم و ضدیت با باورهای مذهبی به عنوان یک مبنای اصلی تفکر مارکسیستی با حزب توده مخالفت کرده و نگران آن بود که مملکت به دست حزب توده بیافتد. آیت‌الله بروجردی در مخالفت با فرقه دمکرات آذربایجان که مورد حمایت حزب توده و کمونیسم بود انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای ملی را تحریم کرد و فتوا داده است که تا زمانی که آذربایجان تحت اشغال بیگانه‌گرایان و کمونیست‌های ضد دین است انتخابات نباید برگزار شود. آیت‌الله بروجردی توده‌ای‌ها را ضد مذهب و محل امنیت و استقلال ایران می‌دانست. بروجردی در مخالفت با حزب توده به شاه و دربار نزدیک شد چرا که شاه را سد مستحکم و مانع بزرگی در برابر نفوذ کمونیست‌ها و توده‌ای‌های ضد دین می‌دانست. به همین خاطر روی وی نظر مثبتی داشته است. (جعفریان، ۱۳۹۰: ۲۷۰) در واقع می‌توان گفت که یکی از عوامل نزدیکی روحانیون و رژیم شاه مبارزه با کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها بوده است.

روشنفکران ملی‌گرا و تشکیل جبهه ملی

در مورد تشکیل جبهه ملی باید به دو دسته عوامل داخلی و خارجی اشاره کرد. رویدادهای سیاسی سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶ و مهم‌تر از همه گسترش جنگ سرد و در کنار آن اختلاف نظر آمریکا و انگلیس در برخی سیاست‌های منطقه‌ای باعث شد

سیاست‌مداران غیر وابسته و ملی ایران از این وضعیت در جهت تحقق اهداف ملی حداکثر بهره‌برداری را به عمل آوردند. سیاست حمایت و تقویت ناسیونالیسم در کشورهای هم‌جوار شوروی که مورد توجه ایالات متحده واقع شده بود، زمینه‌های پیدایش ملی‌گرایی و به تبع آن تشکیل جبهه‌ی ملی را در ایران مهیا کرد. با توجه به این شرایط و به ویژه آن که حزب توده بعد از چند سال فعالیت و دادن شعارهای جذاب نتوانسته بود در رهبری طبقات محروم جامعه موفقیت کسب کند و بعد از چند اشتباه تاکتیکی در برخورد با منافع ملی کشور موقعیت خود را از دست داده بود. این واقعیت‌ها و شرایط داخلی به همراه اعتراض‌هایی که حول محور نفت و انتقاد به لایحه‌ی الحاقی آن ایجاد شده بود باعث هم‌گرایی نخبگان گروه‌های مختلف و در نهایت تشکیل جبهه ملی شد. زمانی که جبهه ملی تشکیل شد، گروهی از نخبگان سیاسی با علایق گوناگون و با بسیج امکانات خود در احزاب و گروه‌های متفاوت به عضویت آن درآمدند و با فعالیت‌های مطبوعاتی، سیاسی و اجتماعی به تقویت آن پرداختند.

ملی شدن صنعت نفت و نزدیک شدن روحانیون و روشنفکران پس از آن که علی منصور به نخست‌وزیری منصوب شد در ۳۰ خرداد ۱۳۲۹ مجلس بنا به تقاضای منصور تصمیم گرفت کمیسیونی به نام کمیسیون مخصوص از نمایندگان مجلس برای تهیه طرحی جهت استیفای حقوق ملت ایران و مطالعه در لایحه الحاقی گس گلشائیان تشکیل دهد. همان روز ۱۸ نفر از نمایندگان به رهبری دکتر مصدق مأمور شدند قرارداد الحاقی را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و نظرت خود را به اطلاع مجلس برسانند. پس از استعفای علی منصور رزم‌آرا مأمور تشکیل کابینه شد. جبهه ملی نخست‌وزیری رزم‌آرا را شبه کودتا نامید و مصدق خطر استقرار دیکتاتوری نظامی را به مردم هشدار داد. کمیسیون نفت پس از رد قرارداد الحاقی گس گلشائیان در بیست و یکمین جلسه خود گزارشی تهیه و در ۱۹ آذر ۱۳۲۹ تقدیم مجلس نمود. حسین ملک‌ی مخبر کمیسیون ضمن بیان علل رد قرارداد الحاقی از پیشنهاد پنج نفر از اعضای جبهه ملی عضو کمیسیون مبتنی بر ضرورت ملی کردن صنعت نفت در تمام کشور سخن راند. علاوه بر تلاش روشنفکران برای ملی کردن صنعت نفت روحانیون نیز نقش بسزایی داشتند به طوری که دو روز بعد از قرائت گزارش ملک‌ی روزنامه‌ها خبر از فتوای آیت‌الله کاشانی پیشوای بزرگ مسلمین در مورد لزوم ملی کردن صنعت نفت دادند. در این اطلاعیه کاشانی تکلیف دینی وطنی ملت مسلمان ایران را کاملاً معلوم و روشن می‌کند او می‌گوید باید همه افراد مملکت بخواهند که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود. این اعلامیه حساب شده از طرف محور مصدق - کاشانی جریانی را کلید می‌زد که وظیفه آن فشار مردم از بیرون بر مجلس است که اکثریت آن الفتی با ملی شدن نفت ندارد. به دنبال این اعلامیه کاشانی روحانیون و علمای دیگر نیز از ملی شدن صنعت نفت و دکتر مصدق حمایت کردند که می‌توان به فتوای آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله محلاتی نام برد که همکاری با کاشانی را در راه ملی کردن صنعت نفت تکلیف شرعی شمردند. به طور کلی آیت‌الله کاشانی و دیگر علما به خاطر توانایی بالایشان در بسیج سیاسی و اجتماعی و داشتن هم‌گرایی با بازار و توده‌های مذهبی، یکی از مهم‌ترین پایه‌های جامعه مدنی بودند و بدون شک موفقیت در مسئله نفت هم به خاطر آمادگی افکار عامه مردم بود که هر اقدام ضد استعماری و ضد انگلیسی به راحتی می‌توانست اعتماد عمومی را کسب کند. (بیل، ۱۳۶۸: ۹۸) به طور کلی علی‌رغم بی‌توجهی جبهه ملی و دکتر مصدق به دین و نقش آن در تحولات سیاسی اجتماعی روحانیون به خاطر اهداف دیگری چون استقلال کشور و محدود کردن قدرت استعمار خارجی و استبداد داخلی در راستای فعالیت‌های ملی‌گراها حرکت کردند و با آن‌ها همکاری کردند.

نخست‌وزیری مصدق و آغاز اختلافات

پس از استیفای حسین علاء مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری دکتر مصدق اظهار تمایل کرد اما مصدق پذیرش نخست‌وزیری را مشروط به تصویب لایحه ۹ ماده‌ای کمیسیون نفت کرد و متعاقب آن فرمان همایونی مبنی بر انتخاب مصدق به نخست‌وزیری در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ صادر شد. (مهدوی، ۱۳۸۷: ۴۸۰) اصرار مصدق مبنی بر اجرا شدن قانون ۹ ماده‌ای باعث شد که مخالفان داخلی شروع به فشار آوردن به دولت کنند. در برابر فشارهای داخلی و خارجی روحانیت و شخص آیت‌الله کاشانی از جبهه ملی و دکتر مصدق پشتیبانی کرد و در هنگام استیفای مصدق و حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۱ کاشانی تهدید کرد که اگر مصدق بازنگردد دهانه انقلاب را متوجه شاه و دربار می‌کند. اما پس از حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۱ کاسه احترام و اعتماد میان عبا و عصا ترکی غیر قابل‌ترمیم برمی‌دارد و در آخرین ماه‌های تابستان دو پیشوای متحد و محترم مردم از یکدیگر جدا می‌شوند. ناراحتی و شکایت عمده مصدق از کاشانی به مداخلات او در امور جاری کشور مربوط می‌شد. عامل دخالت کاشانی در روند امور، گرچه به تعمیق و شدت اختلافات آن‌ها دامن می‌زد اما مسلماً تنها عامل رودررویی این دو نبود. مصدق در سال آخر حکومت خود حمایت علما و روحانیون و افراد مذهبی فعال را هم از دست داد. برخلاف حمایت‌های علما از مصدق در جریان ملی شدن صنعت نفت، او هیچ‌گاه نقشی به صورت جدی برای فعالیت آن‌ها قائل نبود و از نظر ایدئولوژیکی هم هیچ اعتقادی به دخالت روحانیون در امور دینی نداشت. روشنفکران ملی‌گرا با توجه به شناختی که از اسلام‌گراها و افرادی مثل آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی داشتند، می‌دانستند که در صورت قدرتمندی روزافزون، آن‌ها درصدد اجرای احکام اسلامی به هر میزان ممکن برمی‌آیند و این موضوع با اهداف روشنفکران ملی‌گرا که قائل به دخالت نکردن دین و علما در امور سیاسی اجتماعی بودند، در تضاد بود. بدین ترتیب اختلافات متدولوزی و ایدئولوژیکی باعث جدایی رهبران نهضت شد و این اختلافات بر حمایت افراد مذهبی و سایر علما از دولت مصدق تأثیر منفی فراوان گذاشت. کودتاجیان هم از این اختلاف‌ها و شکاف‌های ترمیم نشده بسیار خوش‌وقت بودند، زیرا می‌دانستند هر میزان نیروهای فعال مذهبی از مصدق فاصله بگیرند به ناچار شاه را بر حزب توده ترجیح می‌دهند و در نتیجه به سوی او گرایش پیدا می‌کنند. به طور کلی کنار کشیدن علما و رودررویی برخی از آن‌ها با جبهه ملی، بازار و بخشی از هواداران جبهه ملی را که از طبقات پایین اجتماع بودند منفعل ساخت. این اختلافات داخلی زمینه را برای کودتاجیان در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ مهیا کرد.

افول فعالیت‌های سیاسی اجتماعی بعد از کودتای ۲۸ مرداد

پس از آن که نفاق و چنددستگی که بیانگر حاکم بودن فرهنگ ناسالم سیاسی در جامعه بود و خلیقات فرصت‌طلبانه ما ایرانیان زمینه سیاسی و اجتماعی سقوط مصدق را فراهم کرد. محمدرضا شاه به ایران آمد و به تثبیت قدرت خود پرداخت. شاه از حکومت نظامی، دادگاه‌های نظامی و قانون اساسی ۱۳۱۰ بر ضد «مرام اشتراکی» سود جست تا نه تنها حزب توده بلکه جبهه ملی و دیگر احزاب و گروه‌های مخالف را تارومار کند. در واقع رژیم پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد با حمایت همه جانبه آمریکا توانست با بازداشت، اعدام و تبعید افراد فعال از گروه‌های مختلف ملی‌گرا، چپ‌گرا و دینی فعالیت سیاسی را وادار به عقب‌نشینی کند. حزب توده به دنبال ضربت سهمگینی که در سال ۱۳۳۴ با لو رفتن سازمان نظامی‌اش متحمل گردید دیگر نتوانست به دوران اقتدار گذشته‌اش بازگردد. از سوی دیگر مجموعه عملکرد حزب در دوره‌ی اقتدارش از یک سو و ضعف، بی‌حرکتی و سیاست تسلیم‌طلبانه رهبری حزب در مواجهه با کودتا سبب گردید تا حزب مقدار زیادی از محبوبیت

خود را در میان روشنفکران و جریان‌های رادیکال مخالف رژیم از دست بدهد. گروه‌های دیگر نیز در شرایط چندان بهتری از حزب توده قرار نداشتند. «جبهه ملی» اگرچه بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم چون حزب توده قلع و قمع نشد، اما تحرک چندان‌ی نیز نتوانست در مخالفت با رژیم از خود نشان دهند. دکتر مصدق در دادگاه نظامی به اتهام خیانت به کشور به سه سال زندان محکوم شد. دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه و دست راست مصدق دستگیر و در دادگاه نظامی به مرگ محکوم شد. هرچند بازماندگان جبهه ملی دوران مصدق مجدداً به جنب و جوش افتادند و با تشکیل جبهه‌ی ملی دوم سعی در تجدید حیات جبهه ملی داشتند اما به دلیل فقدان استراتژی منسجم از یک سو و اختلافات داخلی از سوی دیگر نتوانستند گام مؤثری در تجدید حیات سیاسی خود بردارند. (زیباکلام، ۱۳۸۷: ۲۴۵) گروه‌های مذهبی نیز همانند دو گروه چپ‌گرا و ملی‌گرا مجبور به عقب‌نشینی شده با اعدام نواب صفوی و خلیل طهماسبی و چند تن دیگر از همکارانشان سازمان فدائیان از هم پاشید. آیت‌الله کاشانی به اتهام همکاری با فدائیان اسلام دستگیر شد و به صورت کلی روحانیون فعال در امور سیاسی به صورت موقت از صحنه‌ی مسائل اجتماعی و سیاسی کنار گذاشته شدند.

نتیجه‌گیری

به طور کلی روحانیت و گروه‌های روشنفکری در ایران نقش اساسی را در تحولات سیاسی اجتماعی ایفا کردند و همواره پیش‌قراولان تحولات در ایران بودند. این دو گروه گاه مواضع مشترک و همسو اتخاذ می‌کردند و گاه دچار انشقاق و اختلاف می‌شدند و همان‌گونه که جلال آل‌احمد می‌گوید تاریخ صد ساله ایران نشان داده است که هر جا روحانیت و روشنفکران زمان با هم و دوش به دوش هم یا در پی هم می‌روند در مبارزه اجتماعی بردی هست و پیشرفتی و قدمی به سوی تکامل و تحول. و هر کجا که این دو از در معارضة با هم درآمدند و پشت به هم کردند یا به تنهایی در مبارزه شرکت کردند از نظر اجتماعی باخت هست و پسرفت و قدمی به سوی قهقرا. همکاری روحانیون و روشنفکران برای ملی شدن صنعت نفت و یا مخالف روحانیون و روشنفکران دینی با انقلاب سفید شاه نشان‌دهنده همکاری این دو گروه برای مبارزه با ماهیت نظام سیاسی مستبد و وابسته است. و اختلاف بین آن‌ها ناشی از نوع نگرش آن‌ها به سنت و مدرنیسم است. نوع نگرشی که باعث ایجاد اختلاف در بین روشنفکران و روحانیت در زمان نخست‌وزیری مصدق شد. مثلاً زمانی دکتر مصدق از آزادی و حق رأی برای زنان سخن می‌گوید روحانیون در برابر این قضیه به عنوان پاسداران سنت واکنش نشان می‌دهند بنابراین می‌توان گفت که اگر ماهیت نظام سیاسی در طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ یکی از عوامل هم‌گرایی گروه‌های روشنفکری و روحانیت بوده نوع نگاه آن‌ها به سنت و مدرنیسم عامل واگرایی بین این دو گروه بوده است.

- ۱- آل‌احمد، جلال (۱۳۵۷) در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۲- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۶) ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل محمدی، تهران: انتشارات نی، چاپ پنجم.
- ۳- امیری، جهاندار (۱۳۸۳) روشنفکران و سیاست، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۴- بشیریه، حسین (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: انتشارات نی، چاپ پانزدهم.
- ۵- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۷) روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: انتشارات فرزانه روز، چاپ پنجم.
- ۶- بازرگان، مهدی (۱۳۷۵) خاطرت بازرگان (شصت سال خدمت و مقاوم)، تهران: انتشارات رسا.
- ۷- بیل، جیمز (۱۳۶۸) مصدق نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه: هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، چاپ دوم.
- ۸- جعفریان، رسول (۱۳۹۰) جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران، تهران: انتشارات علم، چاپ سیزدهم.
- ۹- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۰) لغت‌نامه دهخدا، تهران: انتشارات شرکت چاپ دوم.
- ۱۰- داوری، رضا (۱۳۷۱) منورالفکری و روشن‌فکری، گفت و شنود، تهران: انتشارات همشهری.
- ۱۱- معلم، مرتضی (۱۳۶۲) فرهنگ کامل جدید فارسی - فرانسه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۲- زیباکلام، صادق (۱۳۸۷) مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات روزنه، چاپ هفتم.
- ۱۳- مهدوی، هوشنگ (۱۳۷۲) سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی، تهران: نشر البرز.
- ۱۴- فلسفی، محمدتقی (۱۳۷۷) خاطرات و مبارزات، تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات.

Journal of Social Sciences, Islamic Azad University, Shushtar Branch

Vol. 18, No. 1 (Serial No. 2), Spring 2025

Received: July 30, 2024 Accepted: August 26, 2025

Pp:59-74

A Comprehensive Cognitive Review of the Relationship between Non-Religious Intellectual Flow and Spirituality in Iran during the Second Pahlavi Period

Abdollah Pirouzi*¹

¹- Department of Islamic Studies, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.

Abstract

Intellectual and clerical groups were always prominent as two influential groups on social political developments in Iran during the second Pahlavi period. During this period, various intellectual groups, including leftists and nationalists, were active, and clerics, as guardians of religion in Iran, took different positions against these intellectual groups. The clerics took a stand against the Communist party whose public and secret activities were actually based on the two principles of Marxism-Leninism, and the opposition to religious beliefs was considered as a main basis of Marxist thinking, and in the ongoing nationalization of the oil industry, despite the difference in the views of the intellectuals. The nationalists and clerics supported the nationalization of the oil industry and Dr. Mossadeq due to the role of religion in the community of clerics to fight internal tyranny and foreign colonialism, but with Dr. Mossadeq as the prime minister, a difference arose between them due to their attitude toward tradition and modernism and led to the coup d'état that took place on August 19, 1953. Various groups of intellectuals and clerics went to the margins of society after the coup d'état on August 28. And in a period of less than a decade, they were deprived of the initiative to act or the ability to act and the power to influence affairs. In general, this article seeks to answer the question of what factors affect the relationship between non-religious intellectual groups and the clergy in Pahlavi, and to answer this question, it should be said that the type of attitude toward tradition and modernism and the difference in the nature of the political system in the second Pahlavi period were influential factors in the relationship between the cleric and intellectual trends.

Keywords: Intellectual, Spirituality, Non-Religious Intellectual, Iran.

* Corresponding Author :Email piroziabdola@yahoo.com